



زن با دو چهره در آثار مولانا

مریم دارا*

استفادهٔ دربار محسوب شده بود موجودی متعلق به خدا معرفی کرد و نه جنسی از اموال شاه. به گفتهٔ مرحوم فروزانفر به نظر صوفیه زن و مرد تفاوتی با یکدیگر ندارند. گاهی صوفیه حتی زن را بالاتر از مرد می‌دانند و معتقد هستند که زن بر عاقل چیره و نزد جاهل مورد غلبه است. صوفیه بر این عقیده‌اند که برای ادراک حق می‌توان از مظاهر آن کمک گرفت و زن از مظاهر جمال و لطف خداست.

باید افزود که در اسلام زن و مرد هر دو انسان هستند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد و تنها تقواست که میانشان موجب برتری یکی بر دیگری می‌شود. (قرآن، سورهٔ حجرات، آیه ۱۳). حتی هنگامی که آدم توسط ابلیس فریفته شد، حوا مقصر دانسته نشده بلکه از فریفتگی هر دوی ایشان نام برده شده است. پیامبر اسلام (ص) نیز آنچنان ارجی برای زنان قائل بود که مرد را متعهد به تأمین زندگی زن می‌دانست و در اسلام برای زن حتی حق شیر و حقوق دیگر تعریف شد. حضرت محمد (ص) کسی است که از زنان نیز بیعت گرفت.

در میان اخیان، زن‌ها تشکیلاتی به نام تاجیان روم راه انداخته بودند. در میان علویان و بکتاشیان نیز زن مانند مرد سماع می‌کرد. اینان با شرکت دادن زن در مراسم خود، او را وارد اجتماع کردند. بعدها عوامل مختلف، از جمله مدارس، و به قول گلپینارلی، انتقال از روستاها به شهرها، سازش با شیخیت و عوامل دیگری که در این مقاله جای پرداختن به آنها نیست، مجدداً زنان را از صحنهٔ جامعه و مسائل اجتماعی حذف کردند.

در آثار ادبی ما به زن از یک سو به چشم مخلوقی زیبا و ظریف نگریده و از سوی دیگر موجودی ضعیف و ترسو خوانده می‌شود. از میان نویسندگان و شاعران، هستند کسانی که زن را به دید انسانی نگریده‌اند و او را صرفاً به چشم دنیوی و ظاهری ندیده باشند. در اینجا سعی شده دیدگاه مولانا به این معجزه خلقت بررسی شود.

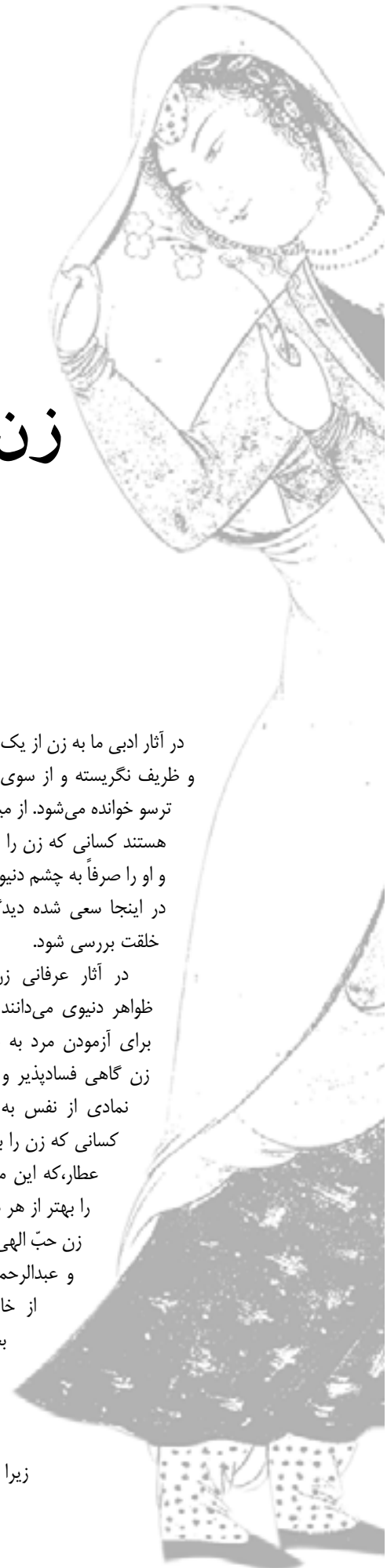
در آثار عرفانی زن را معمولاً دل بسته به ظواهر دنیوی می‌دانند و در واقع زن موجودی برای آزمون مرد به حساب می‌آید. در عرفان زن گاهی فسادپذیر و متمایل به تزویر و زر و نمادی از نفس به شمار می‌آید اما هستند کسانی که زن را بالا برده‌اند؛ مثلاً مولوی و عطار، که این مورد اخیر رابعه بنت کعب را بهتر از هر مردی برشمرده است. این زن حبّ الهی را بالاترین عشق دانست و عبدالرحمن بدوی او را رامشگری از خاندانی ایرانی می‌داند که بعدها توبه کرد.

تصوف، تفاوت

میان زن و مرد را

تا حدّی از میان برد

زیرا زن را که وسیله‌ای برای





به نظر بسیاری از مولاناشناسان چهره زن از دیدگاه مولانا دو جنبه دارد: ۱. مجموعه میراثی که از قبل از مولانا درباره زن به دست او رسیده است؛ ۲. نوآوری‌هایی که خود مولانا درباره موضوع زن داشته است

عشق زمینی، این جهان مطرح است و مرگ فاجعه است ولی در دیگری رسیدن به معشوق در عالم بالا و مردن آرزوست. البته به نظر بسیاری از مولاناشناسان چهره زن از دیدگاه مولانا دو جنبه دارد:

۱. مجموعه میراثی که از قبل از مولانا درباره زن به دست او رسیده است؛

۲. نوآوری‌هایی که خود مولانا درباره موضوع زن داشته است. البته باید توجه داشت که مولانا شاعری اجتماعی بوده است و باید از نظرات جامعه تاثیر می‌پذیرفته است چون مخاطبان وی مردم بودند. بنابراین جلوه مفاهیم و افکار عمومی نیز در رابطه با زن باید در آثار او نشان داده می‌شده است. مهدی محبتی معتقد است که زن در آثار مولانا از سویی تحت تأثیر سنت‌های عصر خود قرار دارد و نماد سستی و ناپایداری است و این زنانند که در داستان‌های مثنوی فتنه به پا می‌کنند و اسیر شهوت می‌شوند و در عین حال یکی از نمادهای مشهور مجازی و معنوی در اشعار مولانا هستند؛ مثل حضرت مریم (س)، که نماد پروراندۀ بهترین میوه است.

از جمله نمادهای دیگر درباره زن می‌توان به بارداری و باروری، آب‌ها، ابر و زایش، زمین و پروراندن گیاهان اشاره کرد. به طور مثال زمین در زبان عربی (ارض)، کلمه‌ای مؤنث است و در مثنوی مولانا نیز زمین بودن زن مشهود است؛ آنجا که عمران، مادر موسی را همچون زمین و موسی را همچون نبات می‌نامد:

من چو ابرم تو زمین موسی نبات

حق شه شطرنج و ما ماتیم مات (۸۸۵/۳)

در آیین زردشتی نیز اسپندارمذ، یکی از امشاسپندان است که مؤنث است و دختر اهورامزداست و موظف است همواره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگه دارد. خوشنودی زمین و انسان‌ها بر روی زمین نیز به دست اوست. البته زمین در بسیاری از ادیان دیگر نیز بارور و همچون زن تجسم شده است.

مولانا در دیوان شمس روح و جان آدمی را نیز به لحاظ ظرافت و لطافت و پرده‌نشینی در کالبد انسان، مؤنث می‌داند، نه تنها به دلیل این که در عربی کلمه‌ای مؤنث است:

این حمیرا لفظ تأنیث است و جان

نام تأنیثش نهند این تازیان

در برخی از خانقاه‌های بزرگ محلی برای زنان در نظر گرفته می‌شد و در بعضی از منابع آمده است که ورود زن به مجلس سماع از آن جهت که حواس سماع‌کنندگان را پرت می‌کرد، ممنوع بوده است. آورده اند که زنی بود که خانقاه داشت و این بیانگر آن است که جو آن زمان در تعالی زن نقش بسزایی داشته است که امکان اداره خانقاه را به آن زن یا احتمالاً به زنان دیگر داده است. یا حتی آمده است که زانی که به مقام ارشاد نایل می‌شدند، به مریدان خرقة می‌پوشاندند.

شخصی چون مولانا، چگونه می‌تواند در دیدگاه خود، زن را از نظر دور کند؟! او کسی بود که زنان را مخفیانه به اجتماعات نمی‌پذیرفت بلکه آشکارا محصور کردن زنان را تقبیح می‌کرد. مولانا در فیه مافیه، پنهان کردن زنان را نشانه فساد می‌داند و زن را به عنوان عنصری اجتماعی پذیرفته بوده و او را موجب آرامش خانواده و در نهایت آرامش جامعه می‌دانسته است.

البته احتمالاً در زمان مولانا زن بیشتر ابزاری برای مرد بود تا موجودی اجتماعی، با وجود این، زن در آثار مولانا از سویی نماد عشق الهی، روح، جان، زمان و رویش و از سوی دیگر نماد جسم، نفس، دنیا و حرص است. این نمادپردازی متضاد ناشی از دوگانگی نگرش وی به زن است که ریشه در فرهنگ و تاریخ دارد. به طور مثال حتی در آیین زردشتی، زمانی که از جهان پس از مرگ سخن گفته می‌شود، آمده است که چون روان مرده به پل چینوت می‌رسد، اگر روان فرد نیکوکار باشد با دختری زیبا مواجه می‌شود، که همان دثنا است و دین یا وجدان در آیین زردشتی است، و اگر زشت‌کردار بوده باشد با زنی زشت‌رو روبه‌رو می‌گردد. بنابراین اعمال نیک و بد دنیوی انسان‌ها به شکل زنی در پیش روی‌شان مجسم می‌شود. پس در اینجا نیز دو وجهی بودن زن را می‌توان مشاهده کرد.

به نظر جلال ستاری نگاه مولانا به زن نظری متعارض است؛ از طرفی در مثنوی می‌گوید:

پرتو حق است آن معشوق نیست

خالق است آن گوییا مخلوق نیست (۲۴۳۷ / ۱)

و از سوی دیگر موجب هبوط آدم به وسوسه ابلیس است. به نظر جلال ستاری عشق نیز از دیدگاه مولانا دوگونه زمینی و آسمانی دارد، که در اولی زن و مرد مکمل یکدیگرند و قابل جایگزین شدن هستند ولی در دومی معشوق همتایی ندارد. در

در اسلام زن و مرد هر دو انسان هستند و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد و تنها تفاوتی که میانشان موجب برتری یکی بر دیگری می‌شود

هر دو با هم مایهٔ اولیهٔ جهان و مکمل یکدیگرند و به طور مطلق ضد یکدیگر نیستند.

زن و مرد مکمل یکدیگرند و تفاوت ایشان امری ظاهری است. البته باید افزود که زن در ادبیات عرفانی مشبه به خداوند

است که این موضوع بر ارزش زن می‌افزاید. اما نباید با پرستش این موجود از راه اصلی گمراه شد و توجه از مخلوق معطوف به خلق شود.

چون مجذوب شدن به زن بسیار ساده‌تر از بقیهٔ مخلوقات است

از آن جهت که انسان است و جان دارد. فروزانفر قدرت

مردان را ظاهری و قدرت زنان را باطنی می‌نامد و

دلیل آن را مهر و محبت زن می‌داند که به همین

دلیل است که مردان شیفته زنان می‌شوند. زن

معشوق نیست، بلکه پرتو حق است چون برنگیزانندهٔ

عشق و زاینده است. مرد نیز با شناخت زن به معرفت

حق نایل می‌شود.

مولانا نیز زن را جلوهٔ

زیبایی الهی می‌داند. او صفات

و اخلاق نیک زن را تجلی خداوند

می‌شمرد و نه جسم او را. مولانا

می‌گوید که مجنون لیلی را صورت

نمی‌داند بلکه او جامی است که از آن

شراب می‌نوشد. مجنون عاشق شرابی

است که از لیلی می‌نوشد ولی دیگران را نظر

بر قدح است. چراکه مجنون به چشم بصیرت بر لیلی

می‌نگریست ولی به نظر دیگران لیلی چندان نیز زیبا نبود.

مولانا در مثنوی زن پارسا را پاس می‌دارد ولی در عین

حال در بسیاری از داستان‌ها زن نماد شهوت، سستی، ناراستی و

لیک از تأیید جان را باک نیست

روح را با مرد و زن اشراک نیست (۱۹۷۶ - ۱۹۷۵/۱)

البته در عربی نفس نیز مؤنث است ولی دلیل بر این نیست که

زنان همگی تابع نفس باشند.

آن ماری شیمیل نگاه منفی به زن را تأثیر همان سنت‌های

کهن و زهدگرایانهٔ قدیم تصوف اولیه، مسیحیت و بودیسم می‌داند،

که به نظر نگارنده حتی در مانویّت نیز آشکار است. با این حال

مولانا از سعادت زناشویی و لذت و شادی عمیق و محبت انسانی

کاملاً آگاه است. انسانی که در عشق خالق می‌سوزد چگونه

ممکن است زن و زناشویی را نادیده بگیرد؟!

به نظر مولانا زن و مرد دو بعد یک حقیقت

هستند و زن انسان را به سوی عقل و حق

رهبری می‌کند زیرا مظهر کمال خلقت

است؛ هم پس از مرد آفریده شده و

هم نسبت به موجود قبلی (آدم)

کامل‌تر است و باعث وجود

انسان‌های بعدی است.

مولانا زمین و آسمان

را همچون زن و شوهر

می‌داند و زمین را در

آغوش آسمان می‌خواند

و این زمین است که دانه

را می‌پروراند. در دیوان

شمس آمده است:

زمین چون زن

فلک چو شو خورد

فرزند چون گربه

من این زن را

و این شو را نمی‌دانم

نمی‌دانم (۱۴۳۹)

حتی در میان چینیان نیز yin

قوای تیره و پنهانی و زمینی و زنانه

است و در مقابل آن yang، نور آفتاب و

آسمان و مرد است، که البته این دو عنصر





مولانا زن را جلوه‌ زیبایی الهی می‌داند. او صفات و اخلاق نیک زن را تجلی خداوند می‌شمرد و نه جسم او را. مولانا می‌گوید که مجنون لیلی را صورت نمی‌داند بلکه او جامی است که از آن شراب می‌نوشد

این موضوع نیز برای برخی خوانندگان ممکن است ایجاد شبهه درباره افکار مولانا در ارتباط با زن کند:

چون غذا ندهد زنان را هیچ دست

کی دهد آنک جهاد اکبرست (۱۸۸۳/۶)

زمانی زن راهزن دین است که از زیبایی و خودنمایی برای اغوای مرد استفاده می‌کند:

گر نه‌ای در راه دین از رهزنان

رنگ و بو مپرست مانند زنان (۴۰۸۲/۵)

مولانا بهره و لذایذ زندگی را گاهی به زن تشبیه می‌کند که نادانان از آن سیری ندارند و دچار انحراف می‌شوند. ولی با تمام آنچه گفته شد، نگاه مولانا به زن بسیار معنادارتر از نگاه بسیاری از عرفاست. او جنسیت را دلیل بر قضاوت و جدایی انسان‌ها نمی‌داند؛ به طور مثال هنگام بحث از خلقت یا رستاخیز، چنان که در مثنوی می‌خوانیم:

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند

وز نفیرم مرد و زن نالیده‌اند (۲/۱)

بنابراین زن می‌تواند به مقام بلند برسد و مؤنث بودن مانع از رشد و کمال وی نمی‌شود. همچنین مولانا از مردانی که صفات زنان را دارند نالیده است گرچه مرد را صرفاً جنس نر نمی‌خواند، بلکه مرد کسی است که معرفت و ادراک دارد. وی جنسیت را نشان برتری کسی بر دیگری نمی‌پندارد زیرا نه او و نه هیچ کس دیگر نمی‌تواند ادعا کند که عقل مرد قوی‌تر از شهوت او و عقل زن است، چرا که در مسائل شهبوانی مردان سست‌ترند و زودتر فریفته می‌شوند.

مولانا برای زنان جامعه تا جایی ارج قائل بود که برایشان مجالسی ترتیب می‌داد و خود حاضر می‌شد و به بیان معانی و اسرار و نصایح می‌پرداخت و با ایشان نماز می‌خواند، در حالی که همسران ایشان در بیرون از محفل مراقب بودند تا بددلان بر این سر آگاه نشوند و خطری آن جمع را تهدید نکند. زنان نیز برای او مجالسی ترتیب می‌دادند و گلبارانش می‌کردند و نزد او به سماع بر می‌خواستند.

زنان بسیاری به مولانا ارادت فراوان داشتند؛ من جمله گوماج خاتون، همسر سلطان رکن‌الدین، و گرجی خاتون، همسر معین‌الدین پروانه، چنانکه وقتی عزم قیصریه کرد دستور داد تا چهره مولانا را

صفات نکوهیده است، که البته اینها تنها نمادند و دشمنی او با زنان را نمی‌توان از روی این داستان‌ها قضاوت کرد، چرا که این روایات طبق عرف جامعه بوده‌اند و برای اثبات کم بودن ارزش زن سروده نشده‌اند. در فیه‌مافیه، که نگاهی سنتی دارد، مولانا زنی با گوهر نیکو را به دور از فعل بد در هر شرایطی می‌داند زیرا بر نهاد پاک است و همواره از کارهای ناپسند به دور است. در دیوان شمس، عمق نگاه وی معلوم می‌شود. در مکتوبات نیز ارزش زن با توجه به نصیحت‌های مولانا به فرزندش در رفتار با عروسش مشهود است. در مناقب‌العارفین می‌توان نگاه وی را به زن مشاهده کرد و مولانا را از نظر تاریخی در رابطه با زنان بررسی کرد. ولی در مجالس سبعه کمتر به موضوع زن پرداخته است و زن در هیچ مجلسی به طور مستقل عنوان نشده است.

مولانا رستگاران زن را در مثنوی معنوی دارای ۵ جنبه می‌داند:

- مادر، که سرچشمه هستی است و عشق بی‌حد و مرز به فرزند دارد. البته در برخی داستان‌ها می‌توان دید که این عشق می‌تواند به فساد کودک یا حتی مادر بینجامد؛ همچون ناقه و مجنون.

- رمز و تمثیل، که همانطور که قبلاً نیز ذکر شد، زن گاهی تمثیل روح انسان و هدایتگر اوست و گاهی مانند نفس و ابلیس، انسان را از ملکوت دور می‌کند.

- توجه به جنبه‌های منفی زن، که گاهی حیل، افسون‌گری، حرص و طمع، زنان را در اینگونه داستان‌ها سدّی برای خودشان و همسرانشان در برابر رسیدن به حق می‌کند.

- ذکر زنان شایسته، همچون بلقیس (که پس از ارشاد و به قوه ادراک خود به راه راست در می‌آید)، آسیه (همسر فرعون)، صفورا (همسر موسی)، حضرت مریم (س) و ...

- ذکر زنان ناشایست، همچون زهره (اغواکننده هاروت و ماروت)، زلیخا (در برابر یوسف)، هند جگرخوار، ام جمیل (همسر ابولهب) و ...

برخی سخنان در تمثیل‌ها و داستان‌های مولانا همچون «مشورت نکردن با زنان» و «زن با عقل ناقص» مختص مولانا نیست بلکه یکی از باورهای آن زمان مردم بوده است که متأسفانه در برخی ناآگاهان در زمان حال نیز رواج دارد.

در جایی مولانا می‌گوید برای کسی که جهاد اصغر (جنگ با دشمن) نتواند کرد، جهاد اکبر (مبارزه با نفس) نا ممکن است، که

مولانا زن را به دیدهٔ تکریم و انسانی می‌نگریست نه به دیدهٔ کالایی که باید از آن استفاده کرد. از این جهت، او را نه تنها یک شاعر بلکه مصلح اجتماعی می‌دانند

برایش ترسیم کنند.

مولانا هرگز با دو همسر زندگی نکرد بلکه همسر دوم را پس از فوت همسر اول اختیار کرد. اولین بار با گوهر خاتون، دختر خواجه لالای سمرقندی، پیمان زناشویی بست و همسر دومش، کراخاتون قونی بود، که با مولانا مباحثهٔ دینی و عرفانی می‌کرد.

البته راه بردن به سیرهٔ عملی بزرگان بخصوص در روابط خانوادگی ایشان معمولاً ممکن نیست اما اشخاصی همچون محمد افلاکی دربارهٔ روابط و زندگی او اطلاعاتی به ما داده‌اند؛ به طور مثال این که مولانا برای حریم خانواده ارزش بسیار قائل بود و رفتار او با زنان خاندان خود توأم با تکریم بود. او همچنین با فاطمه خاتون، دختر شیخ صلاح‌الدین زرکوب، که عروس او و همسر بهاء‌الدین سلطان‌ولد است، بسیار مهربان بود. این زن کسی است که مولانا خود او را تعلیم داد و سلسلهٔ جانشینان عرفانی مولانا در خاندانش از طریق همین زن ادامه یافت. مولانا هنگام تولد نوه‌اش، احسان‌ها کرد و بر سر عروسی سکه‌ها افشاند. دختر مولانا نیز به نام ملکه خاتون، که ظاهراً جوان‌ترین اولاد او بود از سوی وی موجب گرمی خانواده خوانده شده است. بنابراین حرمت او برای زنان خاندانش، خود نشانهٔ نفی جنسیت از سوی اوست.

وی هرگز کنیزی نداشت ولی با خدمتکاران مهربان و از حقوق ایشان آگاه بود و دیگران را نیز به رعایت حقوق این قشر راهنمایی می‌کرد، زیرا از نظر او انسان‌ها با یکدیگر برابرند و مخلوق یک خالقند.

مولانا حتی زنان گمراه و خلافکاری که در غفلت و گناه بودند ارشاد می‌کرد، به طوری که زنی از میان ایشان توبه کرد و کنیزان خود را آزاد کرد و خانهٔ خویش را حمام مسلمین کرد. البته مولانا این‌گونه زنان را از آن جهت ملامت نمی‌کرد که دورنگی نمی‌کنند، آنچنانکه این رفتار وی با زنی فاسد، او را بر آن داشت تا توبه کند و از ارادتمندان مولانا شود.

بنابراین او زن را به دیدهٔ تکریم و انسانی می‌نگریست نه به دیدهٔ کالایی که باید از آن استفاده کرد. از این جهت، او را نه تنها یک شاعر بلکه مصلح اجتماعی می‌دانند. او در جای‌جای زندگی خود مردان را به مسئولیت‌شان در قبال زنان آگاه می‌سازد تا جامعه را در طول تاریخ ارشاد و اصلاح کند.

همانطور که مشاهده شد در آثار و افکار مولانا گاهی نمادپردازی

زن بسیار بی‌رحمانه و تند و تیز است ولی در برابر نمادهای مثبت زن بسیار اندک است و در نگرش دوگانهٔ مولانا، تهاجم به زن بسیار کم‌رنگ‌تر از ارج و قربی است که برای زن در نظر گرفته شده است، که آن هم انعکاس افکار عمومی است نه افکار شخصی مولانا.

پی‌نوشت:

* کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی.

منابع و مأخذ

- ۱- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۸). دانشنامهٔ مزدیسنا (واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت). تهران: مرکز.
- ۲- ثقفی، زلیخا (۱۳۸۵). تجلی زن در آثار مولوی. تهران: ترفند.
- ۳- جودی نعمتی، اکرم. «زن در آیین شعر فارسی». قسمت اول و سوم. کتاب زن. ش ۱۶ و ۱۹.
- ۴- حداد عادل، غلامعلی (۱۳۸۲). دانشنامهٔ جهان اسلام. ج ۷. تهران: بنیاد دایرهٔ المعارف اسلامی.
- ۵- رستگاران، سیماء. «سیمای زن در اشعار مولانا». عروس. ش ۱۱.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲). ارزش میراث صوفیه. تهران: امیرکبیر.
- ۷- ستاری، جلال (۱۳۷۴). عشق صوفیانه. تهران: مرکز.
- ۸- ----- (۱۳۸۴). عشق نوازی‌های مولانا. تهران: مرکز.
- ۹- شیخی، مریم (۱۳۸۲). «زن در عرفان مولانا». یاس نو. آبان ماه.
- ۱۰- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۸۰). تصوف در یکصد پرسش و پاسخ. ترجمهٔ دکتر توفیق سبحانی. تهران: احیاء کتاب.
- ۱۱- ----- (۱۳۸۴). مولانا جلال‌الدین (زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها). ترجمهٔ توفیق هاشم‌پور سبحانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۲- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۷۵). مثنوی معنوی. از روی نسخهٔ تصحیح شدهٔ رینولد نیکلسن. با مقدمهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: صفی عیش‌شاه.
- ۱۳- ----- (۱۳۸۵). فیه مافیة (مقالات مولانا جلال‌الدین محمد بلخی). با تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نامک.
- ۱۴- یوسفپور، محمد کاظم‌پور. تصوف در آیین نقد صوفی. تهران: روزنه.

